

کتاب

کورمک مک کارتی از دنیا رفت

یادداشت دبیر

گریه کن، گریه قشنگه!

فوت مک کارتی
و موضوعات وابسته

محمدعلی یزدانیار

دبیر گروه کتاب

mohammadaliyazdanyar@gmail.com

اول. یکی از اولین موضوعاتی که در جلسات پیش از آغاز به کار با سردبیر گرامی در موردش به توافق رسیدیم بخشی بود مختص معرفی جذاب و خواندنی نویسندگان بزرگ جهان .

این کار به دلایلی کاملاً نامشخص هفت هشت ماه روی زمین مانده بود اما از شماره قبل و با مطلب چارلز دیکنز کار را به صورت جدی آغاز کردیم.

این هفته هم که در مورد کورمک مک کارتی برایتان نوشته ایم . خلاصه ما بخش را راه انداختیم، دیگر جذاب و خواندنی شدنش را شما بگویید. صمیمانه منتظر بازخورد شما هستیم.

دوم. گفتم مک کارتی، یادم آمد بعدش نگفتم خدا رحمتش کند! خداوند رحمتش کند و او را غریق آرامش بفرماید که عجب قصه گوی محشری بود.

مرگ او جدای از غمی که بابت کم شدن یکی دیگر از نویسندگان خوب دوران خودمان ایجاد می کند برای هم نسل های من غصه ای جداگانه دارد.

نویسندگانی که نسل من با آنها بزرگ شد یکی یکی از دنیا می روند. کسانی که ما در اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۹۰ آثارشان را مطالعه کردیم معمولاً از نویسندگان بزرگ نیمه دوم قرن بیستم میلادی بودند.

سلینجر رفت، ونه گات رفت، ساراماگو رفت، دکتر فو رفت، همین آقای مک کارتی رفت، اصلاً آدم دوست دارد سر بگذارد بر زمین و های های گریه کند.

سوم. چیزی که پس از فوت مک کارتی دیدم - و پیش از این چندبار دیگر مشابهنش اتفاق افتاده بود - از اهمیتی است که مردمان آن سوی دنیا برای اهالی فرهنگ و هنر خودشان قائلند. نام مک کارتی را که جست و جو کنید، صدها مقاله تحلیلی در مورد آثارش، سبک نگارشش، نقاط قوت و ضعفش، نقد تک تک کتاب هایش و خلاصه هر چیزی که فکر کنید خواهید یافت.

تازه اینطور هم نیست که مک کارتی اول از دنیا برود، بعد بشود یک نویسنده بزرگ، مک کارتی و مک کارتی ها در پیگه دنیا وقتی زنده اند هم عموماً قدر و ارزش کافی را می بینند. این چیزی است که ما باید با تمام وجود از آنها یاد بگیریم، هم قسمت تحلیل و نقد هایش را، هم بخش احترام آدم زنده را، آدم مرده که اصلاً فکر و ذکرش چیز دیگری است!

چهارم. و نکته آخر، مک کارتی از آن دسته نویسندگانی است که در هالیوود عاقبت بخیر شد، موفقیت فیلم «جایی برای پیرمردها نیست» گرچه تفاوت هایی جدی با متن کتاب دارد چنان عظیم بود که رسانه های امریکایی همان موقع نوشتند که «کورمک مک مارتی بر نفرین هالیوود فائق آمد».

حالا ما جز هوشنگ مرادی کرمانی و دو سه مورد دیگر، اصلاً اثر اقتباسی داریم که بخواهیم بگوییم نفرینی دارد یا ندارد؟ این هم به یادگیری های بند قبلی اضافه کنید، لطفاً! متشکرم!

بله، یکی دیگر از بزرگان داستان و قصه گوی کاردرست امریکایی هم از بین ما رفت. کورمک مک کارتی، نویسنده امریکایی در سیزده ژوئن ۲۰۲۳ برابر با ۲۳ خرداد ۱۴۰۲ دیده از جهان فروبست و دنیا و مافیها را به حال خود رها کرد. او را به خاطر نوشتن داستان هایی با خشونت عریان، فضای وسترن و اصطلاحاً مردانه و همچنین داستان های آخرالزمانی جذابش به یاد خواهند آورد. به مناسبت درگذشت این نویسنده، نگاهی انداخته ایم به زندگی و آثار او. روحش شاد و یادش گرامی باد!

کورمک مک کارتی که بود و چه کرد؟

کورمک مک کارتی با نام کامل چارلز جوزف مک کارتی، ۲۰ ژوئای ۱۹۳۳ در رود آیلند ایالات متحده به دنیا آمد، اما به دلیل شغل پدرش بعد از مدتی به تنسی رفتند. پدرش وکیل موفق بود که شغلش دفاع از افراد بی گناه - و گاهی گناهکار! - بود و بر اساس شغل پولسازی که پدر داشت خانواده پرجمعیت مک کارتی در میان افراد دوروبرشان ثروتمند بودند.

او مانند پدرش چارلز نام داشت و از این اسمش بشدت ناراضی بود، زیرا اسمش را یادآور شخصیت عروسکی چارلی مک کارتی می دانست. همین ناراضی هم سبب شد که اسمش را تغییر دهد و از چارلز به کورمک تبدیل بشود، و البته اگر می دانست نام جدیدش در فارسی ما یادآور گونه ای از بی مهرگان مودی است احتمالاً این یکی را هم بعد از مدتی عوض می کرد.

کورمک مک کارتی در سال ۱۹۵۱ وارد دانشگاه شد، اما تحصیلاتش را نیمه کاره رها کرد تا به نیروی هوایی ایالات متحده امریکا بپیوندد، مجری گری در رادیو را

امتحان کند و با نوشتن داستان، روزگارش را بگذراند. کورمک مک کارتی در سال ۱۹۶۱ با همسر اولش، لی هالمن، ازدواج کرد. آنها صاحب یک فرزند شدند، اما ازدواجشان طولانی نبود. او در سال ۱۹۶۶ با همسر دومش، آن دولیسل، ازدواج کرد. آنها تا سال ۱۹۸۱ با یکدیگر بودند. بعد دوباره مک کارتی حس کرد که «آخر این هم شد زندگی؟» و از همسرش جدا شد، او در همین وضعیت به سر می برد تا آنکه در سال ۱۹۹۷ تنهایی بیش از حد آزارش داد و باز به خود گفت «این هم شد زندگی؟» و با جنیفر وینکلی ازدواج کرد و تا سال ۲۰۰۶ با او بود و وقتی مجبور شد برای بار سوم به خود بگوید «این هم شد زندگی؟» از همسر سومش هم جدا شد و تا هفته پیش، در سیزدهم ژوئن که به رحمت خدا رفت در تنهایی زندگی کرد.

دوران حرفه ای مک کارتی چطور بود اصلاً؟

مک کارتی در دوران زندگی ادبی خود ۱۲ رمان نوشت که سه گانه مرزی (شامل کارهای همه اسب های زیبا، گذرگاه و شهرهای هموار)، جایی برای پیرمردها نیست، جاده و نصف النهار خون از آن جمله هستند. «جایی برای پیرمردها نیست» توسط برادران کوئن به فیلمی سینمایی تبدیل شد که جوایز زیادی را نصیب کارگردانان کرد. او همچنین سه مجموعه داستان کوتاه، یک مجموعه جستار، پنج فیلمنامه و دو نمایشنامه هم تألیف کرد.

از جوایز انبوهی که به آثار کورمک مک کارتی تعلق گرفته است می توان به جایزه پولیتزر داستان و جایزه کوئیل برای کتاب جاده، جایزه حلقه منتقدان امریکا و جایزه ملی کتاب امریکا برای همه اسب های زیبا نام برد.

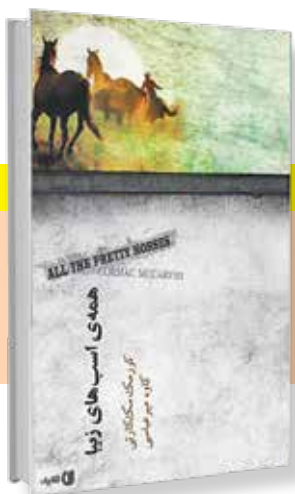
نگاهی به آثار ترجمه شده کورمک مک کارتی در ایران



تاجه اندازه به محافظت نیاز دارند. یک داستان دلخراش از جنگی که جامعه با خودش به راه می اندازد و مراقبه ای پایدار در مورد روابط عشقی و خون و وظیفه ای که زندگی ها را سرشار می کند و سرنوشت ها را شکل می دهد.

جایی برای پیرمردها نیست

«لوتلین ماس» که در نزدیکی ریو گراند در حال شکار است، با جسد مردانی روبه رو می شود که به ضرب گلوله کشته شده اند و به همراه آنها یک بار هروئین و بیش از ۲ میلیون دلار پول نقد پیدا می کند. او



همه اسب های زیبا

«جان گریدی کول» پسری شانزده ساله است که پس از مرگ پدر بزرگش، خانه خود در «تگزاس» را ترک می کند. به خاطر جدایی والدینش و کار کردن مادرش در تئاتر خارج از شهر، او دیگر

جاده

در این رمان، مردی به همراه پسرش در جاده های امریکا که به کشوری سوخته و بریاد رفته تبدیل شده، قدم برمی دارد. هیچ چیز بجز خاکسترهای معلق در باد، در دورنمای ویران و بلازده



گذرگاه

کتاب «گذرگاه» رمانی نوشته «کورمک مک کارتی» است که نخستین بار در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. در اواخر دهه ۱۹۳۰، نوجوانی شانزده ساله به نام «بیلی» گرگی را می گیرد که مزرعه

دلیلی برای ماندن در این خانه ندارد. «جان» و دوستش «لیسی رالینز»، سوار بر اسب هایشان به سمت جنوب و مکزیک می تازند. نفر سومی نیز به آنها ملحق می شود، پسری چهارده ساله و اسرارآمیز به نام «جیمی بلوینز» که در تیراندازی

مهارت دارد. اگرچه داستان در سال ۱۹۴۸ رقم می خورد، نثر مسحورکننده و جذاب «مک کارتی» باعث می شود مناظر و صحنه های روایت شده، خارج از زمان به نظر برسند، در جایی قبل از تاریخ یا پس از آن.



زرف و استوار است بر توانایی انسان در انجام بدترین و بهترین کارها. نهایت ویرانگری، سختی ها و رنج های هولناک و البته عشق و محبتی که دو انسان را در مواجهه با یأس و ناامیدی کامل، زنده نگه می دارد.

انسان ها با ارواح ملاقات می کنند و خشونت ممکن است مانند صاعقه به شکلی ناگهانی بر سر افراد فرود آید. سرزمینی که هیچ قانونی در آن وجود ندارد، البته بجز قانونی که مرگ وضع کرده است.

خانواده اش را مدام مورد حمله و غارت قرار می داد. او اما به جای کشتن گرگ، تصمیم می گیرد آن را به کوه های مکزیک بازگرداند. «بیلی» با عبور از این گذرگاه، سفری دشوار و رؤیای گونه را در سرزمینی آغاز می کند که در آن،